

الطبعة الثانية



عقيدة الشيعة

تأصيل وتوثيق من خلال سبعين رسالة اعتقادية
من القرن الثاني لغاية القرن العاشر الهجري

جمع و تحقيق و تقديم

الشيخ محمد رضا الأنصاري القمي

٥٣

رسالة اصول خمسة

ضياء الدين علي بن سديد الدين داود الحسيني الجرجاني
لعله من أعلام القرن التاسع الهجري

✽ هذه الرسالة الثانية من مجموعة رسائل سديد الدين الجرجاني الاعتقادية، والمدونة باللغة الفارسية، والنسخة المعتمدة في هذا التحقيق، هي الموجودة في المكتبة المركزية لجامعة طهران في المجموعة برقم ٢ / ٣١٩٠، راجع: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ١٨ / ١٠١٥.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله القادر المختار، والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله الأطهار. أما بعد: بدان که واجب است بر هر مکلف و آزاد و بنده و مرد و زن، دانستن اصول خمسة، که آن توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است، به دلیل نه به تقلید. و هر کس که نداند یکی از این پنج را، در زمره مؤمنان نیست، و مستحق عذاب ابدی است با کافران در دوزخ.

فصل أول: در توحید

بدان که: توحید عبارت است از اثبات واجب الوجود، و صفات ثبوتی و سلبی او. و از آن جمله وحدت اوست، چنانچه در این فصل مبین گردد؛ إن شاء الله تعالی وحده العزیز.

واجب الوجود: یعنی ذاتی که اقتضای وجود خود کند موجود است، زیرا که جمله ممکنات که ذات ایشان اقتضای وجود ایشان نمی کند، به خود موجود نمی تواند شد. پس بضرورت موجودی دیگر می باید که ممکن الوجود نباشد تا آنها را بیافریند. و موجودی که ممکن الوجود نباشد، واجب الوجود است. پس، ثابت شد که واجب الوجود موجود باشد.

قدیم و باقی است: یعنی همیشه موجود بوده و خواهد بود، زیرا که ذات او اقتضای وجود او می کند. و وجود او ذات او را واجب و لازم است، پس همیشه موجود بوده و خواهد بود.

قادر و مختار است: و اثبات این موقوف است بر دانستن سه مقدمه:

أول: آنکه قدیم است، چنانکه دانسته شد.

دوم: آنکه جمله ممکنات که اثر مخصوص وی‌اند، و چیزی دیگری دخل ندارد، و در وجود آن جمله حادث‌اند به جهت آنکه خالی نیست از حوادث، یعنی البته در ایشان به نوعی پیدا می‌شود مثل حرکت و سکون، و هر چه خالی نیست از امری حادث، حادث است، از برای آنکه اگر قدیم باشد، لازم می‌آید که آن حادث نیز قدیم باشد.

پس، ثابت شد که ممکنات - که اثر مخصوص واجب الوجود است - حادثند. **سیم:** آنکه هر قدیم که اثر مخصوص او حادث است، باید که قادر همچنان باشد تا به اختیار و اراده خود، گاهی - که خواسته باشد - آن حادث را آفریده باشد، که اگر غیر مختار باشد، اثر مخصوص او لازم ذات او باشد، و مانند ذات او قدیم باشد نه حادث.

و چون این مقدمات معلوم شد، می‌گوییم که:

واجب الوجود قدیم است، و اثر مخصوص او - که جمله ممکنات است - حادث است. و هر قدیم که اثر مخصوص او حادث است، قادر و مختار است. پس، واجب الوجود قادر و مختار باشد.

عالم است: یعنی داناست، زیرا که آفریده است اشیای محکمه عجیبه چون آسمانها و زمینها و ستارگان و کانه‌ها و غیر آن، و آفریدن خیلی چیزها بی علم ممکن نیست.

حیی است: زیرا که عالم و قادر است، و علم و قدرت بی حیات ممکن نیست. **مرید است:** یعنی خواهنده است طاعات را.

کاره است: یعنی ناخواهنده است معاصی را، زیرا که امر فرموده است به طاعات، و نهی فرموده از معاصی، و امر به چیزی مستلزم اراده آن است، و نهی چیزی مستلزم کراهت آن.

متکلم است: به این معنی که آفریده است کلام را در جسم جامدی؛ یعنی آنکه از او سخن گفتن نمی آید به حسب عادت، زیرا که آن ممکن است، و حقّ سبحانه قادر است بر جمیع ممکنات. و حقّ سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾. یعنی: سخن گفت خدای تعالی با موسی سخن گفتنی. صادق است: یعنی راستگوی است در خبر خود، زیرا که کذب قبیح است، و قبیح بر خدای تعالی روانیست.

حقّ سبحانه و تعالی جوهر و عرض نیست: به جهت آنکه اینها از صفات حادثات اند و خدای تعالی حادث نیست، بلکه قدیم است.

و حقّ سبحانه و تعالی به چشم نمی توان دیدن: که اگر او را به چشم توانستی دیدن، جسم بودی یا جوهر که جزء بر جسم است، یا عرض که ثابت است جسم را. و خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست، بنابر فرموده او که: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾؛ یعنی در نمی یابد او را چشمها.

و واحد است: که شریک ندارد در الوهیت، یعنی خدایی، زیرا که فرموده: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؛ یعنی اگر بودی در آسمان و زمین خدایان غیر خدای تعالی، هر آینه فاسد شدی آسمان و زمین.

در جهت نیست: یعنی در جایی نیست، و محلّ حوادث نیست، یعنی چیزهای حادث او را ثابت نیست، از برای آنکه اینها از صفات ممکنات اند، همچنان که علما تعیین کرده اند؛ و خدای تعالی ممکن الوجود نیست.

فصل دوم: در عدل

بدان که حقّ تعالی قبیح نمی کند، و راضی به قبیح نیست، و امر به چیزهایی که قبیح است نمی کند، و ترک واجبی که مقتضای حکمت او باشد نمی کند، و

تکلیف بندگان بدان چیزی که بر آن قادر نباشد نمی‌کند، به جهت آنکه اینها همه قبیح‌اند، و فاعل قبیح؛ - یعنی [کسی که] کار زشت می‌کند - یا جاهل است به قباحت آن چیز، یا محتاج است به آن. و حقّ تعالی منزّه است؛ یعنی پاک است از جهل و احتیاج.

و می‌باید دانست که طاعتها و گناهان که صادر می‌شود از بندگان، به اختیار ایشان است. و از این جهت است که مطیع یعنی طاعت‌کننده، مستحقّ ثواب، و عاصی یعنی گناه‌کننده، مستحقّ عذاب.

أصل سوم : در نبوّت

بدان که حقّ سبحانه و تعالی حضرت محمد بن عبد الله ﷺ را به پیغمبری فرستاده، و رسول ساخته به جمیع خلق، و بشارت دهنده است مؤمنان را به جنت و نعیم، و بیم دهنده کافران را به عذاب و جحیم. و اظهار کرده است بر دست او معجزات، که دلالت می‌کند بر صدق او، و بر دعوی پیغمبری.

و معجزه: چیزی را گویند که مردم را عاجز سازد به آوردن مثل آن، یا دعوی آن چیز، چون: قرآن عظیم، و شقّ قمر، و بیرون آمدن آب میان انگشتان آن حضرت، و غیر آن، که مثل آن از مخلوقات متعذّر است؛ یعنی محال است.

و می‌باید دانست که: پیغمبر ﷺ معصوم است، از اول عمر تا آخر عمر، از صغایر و کبایر، که اگر معصوم نباشد اعتماد بر خبر او نتوان کرد.

و بدان که: پیغمبر ما ﷺ خاتم پیغمبران است؛ یعنی بعد از او پیغمبری دیگر نباشد، زیرا که کلام خدای تعالی دلالت می‌کند. و شریعت او ناسخ‌کننده و باطل سازنده جمیع شریعتهاست.

أصل چهارم : در امامت

بدان که خدای تعالی امر کرده است رسول خود را که خلیفه گرداند بعد از خود کسی را که حافظ دین او باشد، و اجرای احکام کند؛ یعنی حکمهای خدای تعالی را در میان خلق روان گرداند. و باید که آن شخص نیز، چون پیغمبر ﷺ معصوم باشد از هر گناه. و فرموده که تخصیص کند این خلافت را به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در روز غدیر خم و غیر آن. و همچنین از اولاد باشند واحداً بعد واحد؛ یعنی یکی بعد یکی صلوات الله علیهم أجمعین. و دلیل عقلی و نقلی از کتاب؛ یعنی از قرآن، و سنت؛ یعنی حدیث پیغمبر ﷺ، که دلالت می کند بر آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه رسول و امام است نه غیر او، بسیار است، از آن جمله:

۱. آیه صدقه است به خاتم، که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. یعنی بدرستی که ولی شما خداست، و رسول، و آنهایی که به پای می دارند نماز را، و زکات می دهند و حال آنکه ایشان رکوع کننده اند.

سبب فرود آمدن این آیت آن بود که امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد نماز می گذارد، شخصی در آمد و چیزی طلبید، و آن جماعت که در مسجد نشسته بودند، آن شخص را چیزی ندادند، و امیر المؤمنین علیه السلام - با وجود آنکه نماز می گذارد و در رکوع بود - انگشتی از دست مبارک خویش نزد آن سایل انداخت. بعد از آن، این آیه در شأن او نازل شد. و از اینجا معلوم می شود که بعد از خدا و رسول، صاحب اختیار کار هر مسلمان امیر المؤمنین علی است نه غیر، و بعد از رسول، خلیفه بحق او باشد.

۲. و آیه مباهله که در اینجا مذکور است که: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» دلالت می‌کند صریحاً بر آنکه امیر المؤمنین (علیه السلام) نفس پیغمبر است، جهت آنکه مراد به «وَأَنْفُسَنَا» او است، و این محلّ خلاف نیست، و هر کس که نفس پیغمبر باشد، خلیفه پیغمبر او است.

۳. و از سنت، مثل حدیث غدیر خمّ که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ یعنی هر کس که من بودم مولای او، پس علی مولای او است.

۴. و حدیث طایر مشوّی؛ یعنی مرغ بریان که از بهشت آمده بود از برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، آن حضرت دعا کرد که: «اللّهُمَّ إِنِّتَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِي». یعنی بار خدایا! بیار از برای من، کسی که دوست‌ترین خلق تو است نزد تو، تا بخورد با من، امیر (علیه السلام) حاضر شد، و با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از آن مرغ بخورد. و ظاهر است که دوست‌ترین خلق نزد خدای تعالی اولی است به خلافت رسول (صلی الله علیه و آله) از دیگران.

۵. و حدیثی دیگر که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده که گفت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را که: «أَنْتَ أَهْلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ یعنی تو برادر منی در دنیا و در آخرت.

۶. و در حدیث دیگر آمده که: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»؛ یعنی تو از من به جای هارونی از موسی. و هارون برادر موسی (علیه السلام) بود، و خلیفه بی‌واسطه او.

پس، معلوم شد که خلیفه بی‌واسطه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) باشد، و از همه صحابه پیش است در اسلام؛ یعنی داناتر و اشجع‌تر و زاهد و اعظم‌تر از روی جهاد یعنی جنگ با کافران، و کفایت در مهمات دین، و خبر دادن به مغیبات، و اظهار معجزات، مثل: کندن درِ خیبر، و برداشتن سنگ عظیم از سر چاه، و برگرداندن آفتاب از غروب از برای نماز آن حضرت. و کدام عاقل اعتقاد کند

تقدیم پسر أبو قحافه و پسر خطّاب، و پسر عُقّان را، که مدتی در کفر و بت پرستی بوده‌اند، و در جنگ أحد و حنین فرار نموده، و ظلم بر حضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء (علیها السلام) نموده به منع میراث او از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و منع فدک که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدو بخشیده بود، با جهل و نادانی ایشان که بر کسی پوشیده نیست.

و بدان که: بعد از امیر المؤمنین، امام بر حق فرزندان او:

امام حسن، و امام حسین، و علی بن الحسین، و محمد بن علی، و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی، و علی بن محمد، و حسن بن علی، و محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان است. و آن حضرت پنهان است از جور دشمنان، و ظهور او موعود است تا امید خلق باشد از ظهور. او بر دارد تاریکی ظلم را، و پر کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد.

أصل پنجم: در معاد

بدان که حق تعالی اعاده می‌کند؛ یعنی بار دیگر زندگی می‌دهد، بعد از آنکه فانی گردانیده و میرانیده است خلائق را، و جمع می‌کند تمامی ایشان را در عرصه قیامت. پس، جزا می‌دهد مطیع را به ثواب، و عاصی را به عقاب، و عوض ألمی که در دنیا بدیشان رسیده، در آخرت بدیشان می‌رساند، مکلف و غیر مکلف.

روایات بسیار در قرآن مجید به این معنی مُصرّح است، و اخبار صادقه در این باب متواتر؛ یعنی پیایی و بسیار رسیده است، و جمیع [أهل] اسلام بر این متفقند. پس، اقرار به این واجب است.

و همچنین آنچه پیغمبر ﷺ فرمود از سؤال قبر، و صراط و میزان، و گویا شدن جوارح، و بهشت و دوزخ، و ثواب و عقاب بتفصیل.

و بدان که: امر به معروف؛ یعنی فرمودن به نیکی، و نهی از منکر؛ یعنی دور کردن از بدی، بر هر مکلف واجب است به دل و زبان، و بعد از آن به دست مثلاً، به شرط آنکه داند که از ضرر ایمن است.

تمت بعون الله وحسن توفيقه.

